

این قول «دویی» که (تفکیر اداتی است برای رسیدن بحقیقت، و این اداة متشکل از نفس موضوعی است که بر آن تطبیق میگردد.) مراجعت به منطق «ارسططالیسی» (۱) است. مگر استخدام علوم جدیده، تقدم و طرق تجربی آنها مستلزم (اورگانون) جدیدی گردیده است که اداتی مختلف از (اورگانون) «ارسطو» است. و گمان غالب برین است که این امر که «جان دویی» طریقه خویش را به اورگانون «ارسطو» مراجعت داده و به اداة تسمیه کرده است اشاره بطرز عملی است که قبلاً از طرف «بیکن» صورت گرفته و طریقه خویش را (اورگانون جدید) خوانده است.

این امر پوشیده نیست که «جان دویی» به «فرانسیس بیکن» به نظر اعتبار مینگردد. و در کتاب خویش (تجدید در فلسفه) این نکته را تصریح نموده است. طوری که «بیکن» بوضع چنان اصول تجربی پرداخته است که علوم در بنای آن یدرجه ای انکشاف و ارتقاء یافته که ما آثار آن را در فیزیک، کیمیا و بیولوژی مشا هده میکنیم، «جان دویی» بوضع اساس طریقه تجربی مبادرة ورزیده که مناسب است در علوم اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی تطبیق گردد.

پس «ادایت» طریقه ای است که موافق به طرز تفکر قرن بیست می باشد. و برای فهم ادایت، فهم ماهیت تفکیر لازمی است.

طوری که «جان دویی» اشعار میدارد عیب فلسفه های قدیمه این بوده است که تفکیر را از سیر خبره جدا ساخته و به آن بنظریک عملیه ثابته نگریسته اند. و بالنتیجه تفکیر از مجاری حیات خارج گشته و توأم به آن یک صفت جوهریه که با هر موجود زنده همراه است یعنی زمان زیستن نیز از آن منترع شده است. و انواع تفکیر باسمای کثیره ای از قبیل تصور، حکم، استدلال، و تأمل تسمیه گردیده است. لیکن همه اینها مشعر به بحث (Inquiry) است.

اداتیت

((Instrumentalism))

اداتیه با هتبار طریقه تفکر:

«ویلیام جیمس» اولین کسی بود که بر فضل «جان دویسی» و مدرسه «شیکاگو» ملتفت گشته و در کنفرانس هائی که در کتاب «پراگماتیزم» او نشر شده بر آن اشاره نموده و گفته است که این روشی است که «فکر ااداتیت» را تمثیل میکند. و آنرا چنین ایضاح کرده است که افکار هر اندازه ای که ما را در موفقیت به علاقات رضایت بخش (Satisfactory) با اجزاء دیگر تجربه، کمک نماید همانقدر حقیقت میباشند. لیکن «دویسی» باینگونه ایضاح «جیمس» که حقیقت را با انجام و ارضاء مربوط میسازد انتقاد کرده است. و «اداتیتی» که مقصود و نیست دقیق تر و عمیق تر از آنست و چون این امر مفتاح مذهب او را تشکیل میدهد لاجرم قدری به تفصیل آن می پردازیم:

جدل و مناظره سابقه داری از زمان «ارسطو» در اطراف منطق جریان دارد و آن اینست که آیا منطق صورت فکر است و یا اله ای (Organon) برای تفکر میباشد؟ و لفظ اورگانون در یونانی بمعنای عضوی است که وظیفه ای را انجام میدهد. چنانکه چشم عضو دیدن است. و هنگامی که عرب این اصطلاح متعلق به منطق را نقل نمودند در تعریف آن گفتند: «منطق آله قانونیه ای است که مرا عاقل آن ذهن را از خطا صیانت میکند». لیکن در اینجا استعمال لفظ (اداة) ترجیح داده شده تا به استعمال جدید کلمه (آله) التباس رخ ندهد.

هنگامی که «دویسی» منهج ااداتی (Instrumental) خود را وضع کرد باین فکر بود که در اتخاذ منطق بمتابۀ اداه تفکیر، به مذهب «ارسطو» مراجعت کند نه به «کانت» و اتباع وی که منطق را «صوری» گردانیده اند و در نزد ایشان در عقل صور اولیه برای تفکر وجود دارد.

هکذا در بین خبیره شخص عادی که تیل را مورد استعمال قرار میدهد و خبیره شخص فنی که به تفحص آن می پردازد و خبیره بایعی که قیمت فروش آنرا تعیین میکند تفاوتی زیادی موجود است .

در نوعی از خبیره، تفکیر زیاده دخالت ندارد و در نوع دیگری شخص به نفس خویش میگراید تا فکر کند، بداند و تحلیل نماید. و همین نوع ثانی است که دارای اهمیت فلسفی میباشد .

اگر شخصی به نفس خویش متوجه گشته و راجع به کاری که انجام میدهد فکر کند، این امور «موضوع» تفکیر است، و چنان مینماید که وی ازین امور جدا باشد، و حالانکه آنها جزئی از نفس اوست، و این عملیه ای است که از وی صادر میشود و نفس او بمرضوعات فکر اختلاط می یابد. مگر فلاسفه بسبب طول تأمل ایشان و جدا ساختن امری که در آن فکر میکنند از مجرای خبیره و حیات، بعضی از ایشان چنان خیال میکنند که این «موضوعات» دارای وجود مستقل ذاتی در فکر و یا خارج آن میباشد. لیکن نظریه ای که «جان دویی» از آن مدافعه میکند عبارت از وجوب اعتبار ذات و موضوع است بطور متصل، و انفصال تام در بین شخص مفکر و موضوعات فکر. از نوع ثنائیاتی است که ایجاد برخی از فلاسفه است و گرنه وجود واقعی ندارد .

پس خطا است که امور را خارج «خبیره» قرار دهیم و یا آنها را موضوعات معرفت گردانیم. و طریق صحیح برای معرفت آنها اینست که آنها را در حالت وجود آنها در داخل خبیره، مطالعه نماییم .

مثلاً من آن می نویسم و در آنچه می نویسم فکر میکنم و از آن آگاهم، لیکن در عین زمان اشیای زیادی در اطاق موجوداند، هکذا اشخاص و اصواتی وجود دارند که همه اینها در دایره خبیره حاضرة من دخیل اند. ولی چون توجه تنها بر نوشته معطوف است لاجرم در شعور واضح گشته است .

انسان در هر خطوه ای از حیات خویش بحث میکند « بحث های او در هر صفحه ای از حیات و در هر مظهری از مظاهر آن دخیل است. مردم در حیات یومیة خویش تفحص میکنند و امور را متفکرانه تعدیل مینمایند. استدلال میکنند و حکم مینمایند. طوری که میکارند و درو میکنند. و طوری که وسایل معیشت را تولید و تبادل مینمایند» . (۱)

پس باین اعتبار انسان باحث بالطبع است. چون به بحث مسأله ای پرداخته به نتیجه ای واصل میشود به بحث مسأله دیگری مواجه میگردد و هكذا .

و اداتی که انسان در اثنای این مبحث بالطبع استعمال میکند همین تفکیر است. و او درین تفکیر از یک تجربه به تجربه دیگری متصلاً انتقال میکند و درین تردیدی نیست که این انتقال محتوی زمانی نیز است. طوری که تفکیر به مقتضای سیاق (Context) و مجاری احوال تشکل می یابد .

به عبارۀ دیگر در عملیۀ بحث، عملیاتی از قبیل تفکیر، تجربه، سیاق و اتصال مداخت دارد و ازین جهت «جان دویی» مذهب خویش را باستناد هر یکی ازین عملیات مسمی نموده است مانند تجریدیت به نسبت تجربه، و سیاقیت به نسبت سیاق، و مذهب عملیات عقابیه (Operationalism) به نسبت اتصال عملیات تفکیر در ساحۀ تجربه، و چون همه اینها ادواتی برای بحث و سلوک در حیات است لهذا مذهب خویش را «ادائیت» خوانده است.

برای ایضاح مطالب، اساسات مذکوره را در امثله محسوسه تطبیق میدهیم: و اولاً این مطالب را بیان میکنیم که هر آن چیزی که در دایرۀ تجربه ما داخل گردد نسبت به میزان معرفت، همه یکسان نیست؛ مثلاً شخصی احساس تشنگی میکند و برای رفع آن مقدار آبی مینوشد پس اگر این شخص آب را بر حسب اعتیاد نوشیده است خبرتی که ناشی ازین موقف است نسبت به شخصی که آب را می نوشد و قیمت و اثر آنرا نیز میداند، متفاوت است .

1 - Logic : The theory of Inquiry .

اگر شخصی بمرض خویش ملتفت گشته و برای غلبت بر آن سعی ورزد این خبیره اولیه است. سپس اگر بمرض عطف نظر نموده و برای کشف علل آن سعی نماید و جهت علاج آن ادویه ای اختراع کند این خبرتی است که از تأمل صدور یافته است. بعد از آن اگر دوائی را که اختراع و اقتراح شده است از لحاظ معرفت اثر آن در شفا، تجربه نماید این عملی است که معطیات اولیه و علاج مفروض را تعدیل مینماید تا آنها از موضوعات معرفت گرددند. بطور مثال طبیعی که به معالجهٔ مریضی میپردازد در تفکیر خویش مراحل تعدیده ای را مرور میکند. مرحلهٔ اول مواجه شدن به مشکلی است که حل آنرا میخواهد و آن عبارت از مرضی است که مریض از آن شکایت دارد سپس تحدید این مشکل است ذریعهٔ سوالات از مریض راجع به حقایق موقف و اعراضی که از آن شاکی است، ذریعهٔ تعیین درجهٔ حراره، اندازهٔ فشار خون و معاینهٔ سینه، امعاء و غیره.

در مرحلهٔ ثانی راجع به علت مرض (فرضیه) ای وضع میکند، سپس به تطبیق این فرضیه با صورت میوزرد. اگر موفقیتی رخ دهد فرضیهٔ وی صحیح بوده است. و الا به وضع و تطبیق فرضیه دیگری می پردازد تا به نتیجهٔ صحیحه ای (۱) واصل گردد. و هر قدری که طبیب معالج راجع به حقایق سابقه دارای معرفت وسیع تری باشد از لحاظ فکر برای علاج این حالت خصوصی همانقدر مقتدر میباشد. تصورات و معانی عقلیه «علامات» و وسایلی است برای معرفت موقف و تعدیل آن. معنی عبارت از دلالت، یا علامت و یا قیمت يك شیئی است. و آنچه را که «رزد» میگوئیم شامل دلالت، علامت و قیمت معنی میباشد. معنی گاهی دلالت

تفکیر با معنای اصلی آن و با طوری که «جان دویی» آن را به تفکیر تأملی (Reflective Thinking) تعبیر میکند وقتی بظهور می‌پیوندد که امور حسب معتاد و مألوف جریان نیافته بلکه انسان دچار مضیقه و مشکلی گردد که باید از طرق عدیده یکی را اختیار نماید. درین وقت است که انسان برای حل مسأله به تفکیر می‌پردازد و وسایل آنرا تفحص میکند. مانند طبیبی که به تشخیص و معالجهٔ مریضی مبادرت می‌ورزد. و یا متخصص اقتصاد که برای حل مسایل اقتصادی و تعیین طرق تطبیق آن مشغول میگردد.

پس لازمی است که «تفکیر» به موقف معین و محسوس تعلق گیرد، دارای غایه ای باشد که به آن مواصلت جوید، و وظیفه ای که حل مشکلات را تأمین کند. و همیگونه تفکیر، تأملی است که به (اداة) تعبیر میشود و توسط استدلال، تجدید معانی اشیا، و معرفت علاقهٔ بین اشیا، و ربط اسباب به مسببات و غیره صورت گرفته میگردد.

وظیفهٔ تفکیر تأملی اینست که موقفی را که در صحنهٔ غموض، شک، صراع و اضطراب نمایان گردد به موقفی تعدیل نماید که واضح، متماسک، مستقر و منسجم باشد. (۱) و این تفکیر اداتی، با دو وصف اساسی متمایز میگردد:

۱- تفکیر را از روی وظیفه می‌شناسد، یعنی با عملی که انجام میدهد، و نتایجی که بران مترتب میگردد.

۲- تعدیل و یا تنظیم جدیدی را که با این تفکیر انجام می‌پذیرد یک شیئی طبیعی میداند، زیرا تفکیر به خبرتی منتهی میشود که تعدیل واقعی برای موقف طبیعی سابق باشد.

مترحه را اشعار مینماید. و ماطوری که از شیئی متأثر میشود هم از چیزی که آن شیئی اشعار
میدارد نیز متأثر میگرددیم و شاید تأثیر اشعار و یا ایحاً آن شی در تحریک ما به سلوک، قوی تر از
نفس آن شی باشد. وجود دود، وجود آتش را اشعار مینماید. لیکن ضروری
نیست که با وجود دود، آتش نیز با لفعال موجود باشد. و ما ناگزیریم که جهت تیقن
بوجود آن به نفس شیئی مراجعت کنیم و این امر مقتضی آنست که مادر تفحص
خویش برای کسب تیقن بر طریق تجریبیه اعتماد نمائیم.

اینگونه اشعارها جزئی از موقعی است که از ذات اشیا نشأت میکند. این موقف
شوری که دارای جنبه طبیعی است از قبیل آتش و احتراق، هکذا دارای جنبه
عقلی است که نشانی از دلالت این امور طبیعی میباشد و ما این جنبه عقلی را به
معانی و یا (تحذیدات منطقیه) تعبیر میکنیم که با الفاظ تثبیت می یابند. پس معانی از
مراقف محسوسه نشأت و ظهور میکند.

خلاصه، انسان در محیط معینی زندگی میکند که در آن به مراقف جدیدی مواجه
میشود که به نوعی از تصرف و سلوک به شکل جدیدی احتیاج میافتد تا بر مشکلات
و غایب آید. و فکر خود را برای شناسایی نشیانی که در ماحولش قرار دارند بکار می برد،
معانی را که این اشیا بر آنها دلالت دارند استخدام میکند. و هکذا عقل و ذکای
خود را برای حل مسایل مربوط استعمال مینماید. و بدین طریق تفکر، معرفت، معانی،
حکام و استدلال های او غیر از ادواتی نیستند که برای احراز غلبت بر محیط و
تسلط بر آن و تعدیل آن موافق به مصلحت و غایه اش بکار میروند.

جان دویسی در کتاب منطق خود که در سال (۱۹۳۸) نشر شده، مذهب اداتیة
(Instrumentalism) خویش را به مذهب عملیات عقلیه (Operationalism) تعدیل
نموده است.

اداتیة به علاقه بین وسایل و نتایج دلالت میکند طوری که این علاقه، مقوله
اساسیه برای تفسیر صور منطقیه میباشد.

ظاهره، و گاهی هم دلالت باطنه است. مثال دلالت ظاهره، ارتفاع سیماب در بارومتر است که احیاناً بر وقوع باران دلالت میکند. و مثال دلالت باطنه، صفات شعوریه‌ای است که توسط الفاظ اشعار میگردد و این صفات در تسو حید سلوک و تعیین موقف و سیطره بر آن دارای وظیفه و ارزشی میباشد.

بعبارة دیگر ادراك ما از اشياء، ادراك مجرد بالذات نیست، بلکه وسیله‌ای برای غرض دیگری است یعنی دلالت بر شئی و یارمز برای معنایی است. مدارکات عبارة از اشياء نیست بلکه (ادوات) برای معرفت است. و نسبت باینکه موضوعی برای معرفت باشد، وسایلی است که توسط آنها بمعرفت واصل میشویم.

ادانیت اشياء را وسایل معرفت تلقی میکند نه موضوعات آن و این تفریقی است که موجب سؤالی میگردد که حکمت این تمییز چیست؟ «جان دویی» در برابر این سوال چنین جواب میدهد:

موضوع معرفت، شئی است. عالی تر و کامل تر از هر معطیات دیگر، و آن قایم بذات خود و مکنفی بذات خود است. و نظر ما بر اشياء همچو وسایلی برای معرفت، با فلسفه‌ای موافقت دارد که معتقد به تغییر است و نه ثبات. و در امکان انسان است که محیطی را که در آن زندگی دارد از جمیع وجوه طبیعی، حیاتی، نفسانی، اخلاقی و اجتماعی تعدیل نماید.

ادانیت طوری که به وجود آفاقی (Objective) معطیات (Data) معترف است به آفاقی (Objectivity) معنایی که در بحث با آنها مراجعت کرده و آنها را باثقه و اطمینان استخدام میکنم نیز اعتراف دارد. و ازین جهات هم به واقعیت و هم به مثالیت تقرب میورزد.

معانی ادواتی است که در تأمل نمیتوان از آن استغنی کرد. و هکذا رابطه بس قریبی در بین معطیات و معانی است. معطیات و یا اشياء گاهی بر معانی ممکنه دلالت میکند و گاهی معانی

به منطق رمزی و یا منطق علاقات نیز تعبیر میگردد و بر اساسهایی استوار است که نزد کرمی یابد: منطق قدیم در باب تصورات (Concepts) بر تضمن استناد داشت نه بر شمول. لیکن منطق ریاضی استنادش بر شمول است. و از روی این اختلاف نظر در نظریه حد و یا تعریف نیز اختلافی بروز میکند. در باب احکام و قضایا، منطق ریاضی به تحلیل (صورة) حکم می پردازد و به صور اولیه رمزیهای منتهی میگردد که علاقه بین موضوع و محمول و کیفیت ارتباط آنها را بیان میکند. و صحت قضیه مربوط به رعایت این صوری است که بر عالم واقعی تطبیق میشود.

«جان دوویی» در وقتی ظهور کرد که حرکت منطق تحلیلی بشدت خود رسیده بود. پس این یک امر طبیعی بود که وی بر انتقاد این منطق جدید مبادرة ورزیده و عیوب آنرا بیان کند تا حسن منطق جدید خود را آشکار سازد. در نظر او بزرگترین عیب منطق ریاضی اغفال آن از عنصر زمان، و اعتراض آن بر احکام تقدیریه و یا احکام عملیه است. و حالانکه ما منطق را از نگاه فایده آن در حیات عملیه بکار می بریم و ازین لحاظ است که یکی از منتقدین منطق «دوویی»، آنرا منطق برای فایده (Logic for Use) خوانده است.

گفته شده که منطقی علمی است که از قوانین ضروریه فکر بحث میکند. و یا اینکه علم علاقات است بصرف نظر از ارتباط آن بفکر. لیکن «دوویی» باین طرز تلقی یعنی به تجرید قوانین فکر، و یا علاقات از عالم واقعی که در آن فکر میکنیم، موافقت ندارد. بلکه در نظری و وظیفه اساسیه منطق عبارة از (بحث در علاقه فکر با امر واقع است.) و این اتصال بین فکر و امر واقع طوری است که در آن انقطاع نیست. و اینکه بعضی از منتقدین خواسته اند که قوانین فکر را از عالم واقعی جدا سازند چنان تصور کرده اند که اینها قوانینی است متعال و ثابت که اصل عالم واقعی میباشد. و حالانکه اگر ما به نفس خویش مراجعت کرده و ببینیم که ما چسان فکر میکنیم درین وقت می بینیم که ما در هر چیز و در اطراف هر چیز فکر میکنیم: مثلاً، در برفی که بر روی زمین موجود است، در زلزله ای که در آن رخ میدهد، در علاقه فن به صنعت، در تفسیر اقتصادی

لیکن عملیاتیت بر شروطی دلالت مینماید که موضوع در آن اولاً صلاحیتی را پیدا کند که همچو وسیله ای بکار رود و ثانیاً عامل فعلی گردد بطور وسیله وصول به تعدیل خارجی که غایب بحث (inquiry) قرار گرفته است .

یعنی طرق بحث، عملیاتی است که مؤدی بهترین طریق انجام عملی میشود. و مثال آن عملیاتی است که در مساحت اراضی بکار می بریم و عملیات درصناعت، مقصودی را که در عملیاتیت مضمراست ایضاح مینماید. مثلاً استخدام ابریشم مصنوعی، استخدام طرق و ادوات جدیدی را موافق به مواد جدید اقتضاء میکند.

انتقاد جهان دویسی بر منطق رومی:

معلوم است که منطق صناعتی است یونانی. و دانشمندی که اصول این علم را وضع کرده «ارسطو» است. این دانشمند منطق را به علم تعبیر نکرده بلکه آنرا (آله) نامیده است. و نظریات منطقیه خویش را در دو کتاب تحلیلات اول و دوم یعنی در قیاس و برهان بیان کرده است. و منطق «ارسطو» تا ادوار قرون وسطی در ذهنیت دانشمندان نفوذ کاملی داشته است. تا اینکه در قرن هفده «دیکارت» و «بیکن» ظهور نمودند و بر اصول قیاس «ارسطو» اعتراضات شدیدی وارد آوردند و عقامت آنرا در کشف حقایق جدیده بیان کردند.

وقتی که در قرن نوزده علوم ریاضی، طبیعی و حیاتی روبره تقدم سریع گذاشت پس علماء و فلاسفه در روشنی روشهای نوین علوم بر منطق تجدید نظر نمودند و بدین طریق دو منطق جدید عرض وجود نموده که یکی بر ریاضی، و دیگری بر علم الحیات استناد دارد .

منطق جدید ریاضی به شهره زیادی نایل گشته و در منطق قدیم تحولات حقیقی وارد کرده است. و اما منطق دیگری که استمرار منطق «فرانسس بیکن» و «جون ستورات میل» محسوب میشود طریقه تجریمی ای است که در علوم طبیعی و حیاتی بکار میرود. پیشوای منطق ریاضی در عصر حاضر فیلسوف انگلیسی «برتراند رسل» است. این منطق

راجع به موضوع منطق:

منطق دارای دو موضوع است یکی قریب و دیگری بعید. در بین منطقیان دربارهٔ موضوع قریب منطقی اختلافی نیست و این موضوع عبارة است از ساحة علاقة قضایا بایکدیگر مانند ایجاب و سلب، دخول در تحت قضایا و یا عدم دخول، فرد و عام و غیر ذلک.

و شکی نیست علاقاتی که با اینگونه الفاظ افاده میگردند: است، نیست، و چون، اگر، .. لهذا، چنین نیست... لیکن، و، یا، بعض و کل و امثال اینها موضوع خاصی برای منطق تشکیل میدهند.

لیکن اختلاف بین منطقیان از بحث در امور سابقه آغاز می یابد و آن اینست که آیا آنها صورت محضی است که دارای وجود مستقل قایم بذات است و یا اینکه صورتی برای موضوع است؟ و اگر چنین باشد پس موضوعی که این صور از آن استمداد میکند چیست؟ و حینی که موضوع با صورت منطقیه موشح میشود به آن چه حادث میگردد، درین خصوص و جهة نظر «جون دویی» همانست که از ابتدای قرن بیست اعلان نموده که موضوع منطق عالم واقعی است که در آن زیست میکنیم. و بحثی است راجع به علاقه بین عالم فکر و عالم واقع. و این منطقی است که با تمایل فلسفی «دویی» مطابق می آید. تمایل بشری که متوجه تریبه، مدنیت و جامعه انسانی است. منطقی است که در اصدار احکام راجع به موافق و موازنه آنها همواره با ساوک انسان متفق است، منطقی است که احکام آن بایمان قضایایی که بین موضوع و محمول رابطه تأسیس نماید آنها نپذیرفته بلکه احکام آن، نظر به استمرار و اتصال آنها در مجرای خیره، مفتوح و غیر مسدود است.

و این منطقی است که حین مراجعت به احداث واقعه و یا قضایای وجودیه (Existential) عامل زمان را در حساب خود داخل میکنند. حینی که میگویی: (این چیز سرخ است. This is Red) مقصود ما یا چنین است که

تاریخ، در تعریف صحیح سبب، در طریقه بهتر تنزیل مصارف، و امثال اینها... «و درینگونه امثلة متعدده، امور کثیره ای است که موضوع فکر قرار میگیرند از قبیل حادثات، افعال، قیم، مثل اعلی، اشخاص و امکنه.

ملفت باید بود که تفکیر درین حدود سهل و بحث در امور عادی حیات متوقف نمانده بلکه در بحث امور طبیعی و احوال اجتماعی و تقدم مجتمعات بشریه نیز اشتغال میورزد. و تفکیر درینگونه امور هر کدام تابع عمل و سلوکی است. و واسطه غلبت بر صعوباتی میگردد که انسان به آنها مواجه میشود. خلاصه، حیات عملی اصلی است که تفکیر بر آن مرتبت میگردد، یعنی عمل، مباشر است و نظر، تابع آن میباشد. و این تلقیمی است که در منطق تحول اساسی پدید میآورد. زیرا سایر منطق قدیم، نظرا بر عمل مقدم میدارد و قوانین فکر را عالی تر، ثابت تر و مضبوط تر از قواعد سلوک و معاییر عمل میداند.

قصور منطق تحلیلی درین است که عنصر زمان را اغفال میکند و ازین جهت به فلسفه مثالیه و یا منطق ریاضی گریزمی نماید. و مذهب مثالیه برین است که نتایج علم از حیث مرتبت عالی تر از معطیات واقع است، و عالم واقع مظهری است ادنی از مظاهر عالم فکر، چنانکه حقیقت عبارت از مطابقت منطقیه است در بین عالم فکر و عالم واقع. و بدین طریق، مثالیت، وجود عالم واقع محسوس را از صدق وجود عالم فکر و نظام آن استنباط و اثبات مینماید. و بالعکس، واقعیت از اموری آغاز میکنند که مثالیت بر آن منتهی میشود یعنی از اشیا بی که علم بر آن مترتب میگردد. پس همین اشیا محسوسه، اشیا حقیقی است که موضوع معرفت قرار میگیرد و همین اشیا، حقایق واقعه ای است که اصل تفکیر ما است نه بنای آن. و از روی همین ملاحظات است که «چون دویی» منطق خویش را به منطق تجربی مسمی کرده است. و به تحریر آثاری تحت عناوین (مطالعاتی در نظریه منطقیه) و (مقالاتی در منطق تجربی) و (منطق و یا نظریه بحث) مبادره ورزیده است.

میکوشد تا اسباب هر کدام آنها را مکشوف نماید. پس ازینکه اسباب آنها را با تفرعات آنها کشف و تثبیت نمود بمرحله ای میرسد که بتواند اسباب مکشوفه را با یکدیگر مقایسه کند و چون این اسباب با یکدیگر متشابه باشند درین صورت این امر امکان پذیر میگردد که از آنها يك نتیجه و یا يك حکم عمومی استخراج نماید. و این همان طریقه ای است که با استقرار معروف است.

طریقه دیگری تعلیلی است و آن در حل مسایل متعلقه را هی را تعقیب میکند که از عمومی به خصوصی و یا از کلی به جزئی مواصلت مینماید.

وقتی دسته ای از شاگردان علل حادثات اجتماعی و سیاسی را با هم مناقشه میکردند یکی از شاگردان چنین ادعا کرد که عوامل اساسی تحولات اجتماعی و سیاسی، علل اقتصادی است. این فرضیه تحت تدقیقات مفصل قرار گرفت و بطور متعاقب. حادثات زیادی در حیطه ملاحظه در آورده شد و سعی بعمل آمد تا معلوم گردد که آیا این حادثات را با نظریه ای که علل اقتصادی را همچو عامل تعیین کننده آنها تلقی کند، میتوان ایضاح کرد؟ درین باره فرضیه های دیگری نیز طرح گردید و اینها نیز به عین شکل از تدقیقات جدی در گذشت. که این طرز تفکر علی العموم به طریقه تعلیلی تعبیر میشود.

از مثال دومی که در فوق ذکر گردیده و در آن برای اثبات و یا ابطال فرضیه ها به واقعات خصوصی و حالات معین بطور واسطه مراجعت شده است چنین برمی آید که بین دو طریقه استقرائی و تعلیلی مناسبات متقابله وجود دارد. و ازین لحاظ بعضی از دانشمندان طرفی را که در تفکر تعقیب میگردد بطور يك و تیره عمومی مطالعه مینمایند. چنانکه «جان دویی» در اثری که تحت عنوان (How We Think) نگاشته است در اثباتی که به تدقیق طریقه های استقرائی و تعلیلی می پردازد این طرق دوگانه ای را که تفکر تعقیب مینماید بيك شکل خیلی قناعت بخشی ایضاح میکند.

نظریه فکر «جان دویی»، تفکر میتواند در اوضاع عادی حیات به شکل استقرائی

آن چیز سرخ شده است یعنی صفت آن به سرخی تغییر کرده است، و یا اینکه آن چیز دارای قوه ای است که شیئی دیگری را تغییر دهد یعنی سرخ گرداند. و در هر دو حالت، تغییر مقتضی انتقال از ماضی به حال و استقبال است و اشیائی که در طبیعت موجود اند، حدود و نهاییاتی ندارند، آنها در جریان دایم و اتصال مستمر اند. در طبیعت حدودی موجود نیست. لیکن وقتی که ما (حکم میکنیم) تحدید مینمائیم، و چون تحدید مینمائیم ترتیب و تنظیم میکنیم.

به عبارت دیگر «جون دویی» میخواید بگویند که در قضایای همجو (آهن صلب است) و (آب مایع است) و (آتش سوزنده است) و امثال اینها، که از طرف منطقیان قدیم بیان شده و در میان آنها را از الفاظ بر موز تبدیل کرده اند، نمیتواند احکام آنها صحیح و یا دارای دلالت منطقی باشد زیرا آنها به حقایق مطلقه اشاره مینماید. حال آنکه آب بطور علی الاطلاق مایع نیست بلکه در ظروف معینه و مؤقف خاصه، مایع میباشد. بجای اینکه ما حکم را اساس تفکیر قرار دهیم می بایست مؤقف: (Situation) را اساس آن گردانیم. و بین مؤقف و محیط از یک طرف و شخص از طرف دیگر ربط دهیم.

دو شکل منظم حل مسایل (۱)

در حل مرتب مسایل بطور عموم دو طریق را بیج و معروف است: یکی از آنها طریقه استقرائی است که در آن تفکر از خصوصی به عمومی انتقال میکند. اگر در درس اجتماعی چنین سؤالی از شاگردان پرسیده شود که آیا تمام بحرانهای اقتصادی که در یک مملکت رخ داده ناشی از اسباب متشابه بوده است؟ این مسأله مثالی برای این طریقه است. شاگرد برای جواب این سؤال هر یکی از بحرانهای اقتصادی را که آن مملکت گذرانیده است بطور علیحده تدقیق نموده

می پیوندد مشاهده کنم. من باید اول این غذای خاصی را برای آنها بوجود بیاورم، سپس ببینم که آیا آنها تکثیر میکنند و چوچه میدهند؟

اولیک مقدار از ذرات کبود رنگی را ازین ظروف گرفته در بین آب صاف شکر انداخته بیا زمود دید که آنها از نمو بازماندند. پس چنین اندیشید که این میله ها غذای فویتری لازم دارند. و پس از ناکامی های بسیاری یک شوربای عجیبی ایجاد کرد، سپس بانوک یک سوزن بسیار باریک یکی از ذرات کبود بین آب مخلوط متخمر را گرفت و با دقت تام این ذره را در بین شوربای صاف جدا خود بینداخت. و بوتلی را بر آله (Incubation Oven) بگذاشت و انتظار کشید.

بعد از مدتی از بوتلی قطره ای را گرفته در تحت مایکروسکوپ قرار داد. و با خود گفت: «Eureka» دریافتم. در ساحه عدسیه مایکروسکوپ، میلیون ها میله های کوچک جوش میزدند و پی هم میارزیدند و میرقصیدند. وی از مشاهده این حال باخویشتن میگفت: «تکثیر نمودند، جاندارانند».

روزهای متعاقب آن از بوتلی که در آن میله ها جوش میزدند یک قطره کوچکی را گرفته در بوتلی که از شوربای صاف دارای مایه تازه مملو بود بینداخت و عین تجربه را متمادیاً تکرار نمود. و مشاهده کرد که در هر دفعه میله ها به تعداد میلیونها تکثیر میکنند و در هر نوبت مقدار حامض شیر ترش مجدداً افزایش می یابد. حقیقت مهمه ای که کشف کرد این بود: «علت واقعی تخمر (Fermentation) اشیای جاندار و موجودات زنده ای اند که با چشم دیده نمیشوند».

در تحقیقاتی که «پاستور» برای ایضاح علت حادثه تخمر بعمل آورده است از سرتاپا میتوان فعالیت دوگانه تفکر را که «جان دویی» از آن بحث کرده است بطور واضح مشاهده کرد. اگر طریقه استقرائی محض کافی می بود چنین ایجاب مینمود که به هیچ فرضیه ای مراجعت نشده و تنها از تئوری دقیق حالات خصوصى بیک نتیجه عمومی توصل نماید. «پاستور» باستناد تخمینی که در پایان تجاربیشمارى بسوی فرضیه ای راه

آغازیابد، لیکن احتمال دارد که بایک حرکت سریعی به يك فرضیه ای واصل شده و بطریق اثبات و بارد فرضیه، باز به شکل استقرائی عودت کند .

مثال خیلی برجسته مناسبات و تأثیرات متقابلۀ طرق استقرائی و تعلیلی را درین تدریقات عامی که از طرف «پاستور» برای کشف حادثه تخمر بعمل آمده و از جانب «دی کرووف» (Dekruif) به شکل خوبی ایضاح گردیده است. میتوان مشاهده کرد: «اینک ذرات کوچک کبود رنگی که بر جدا ر بوتل شیشه ای چسبیده اند. اینها چه خواهند بود؟» وی بدینگونه با خود میاندیشد . . . «درینجا کرویات مایه وجود ندارد، نه اینها چیزی دیگراند. چیز غریبی که تا کنون ندیده است. کتله های بزرگی که از چیزهایی متشکل است به شکل میله های کوچک درهم پیچیده و رقاص . . . این میله های کوچکی که در بین مایع این ظرف مشاهده میشوند جاندار میباشند. و اینها اند که حامض شیر ترش را میسازند. این میله ها شاید با مایه داخل پیکار شوند و غالب گردند. طوری که مایه فرمنت الکل است. این میله ها نیز فرمنت هایی اند که حامض شیر ترش را بوجود آورده اند .»

این تنها عبارۀ از یک حدس بود، ولی ضمیر وی با و الهام میکرد که این حدس و تخمین بطور محقق صحیح است. درباره صحت حدس وی کدام جهت عجیبی وجود نداشت، «پاستور» درباره هزاران حادثه غریب طبیعت، هزاران حدس بعمل آورده بود که بعضاً به استهزاء و طعن مردم مینواجه میشد. بسیاری ازین حدسها غلط بود. لیکن هنگامی که به حدس صائبی نایل میشد، آنرا چگونه تحت تجربه قرار میداد و اثبات میکرد و چگونه آنرا دنیا را مینمود و به آن تحقق می بخشید؟ اینها اموری است که شایان دقت اند .

«پاستور» باخویشتمن میاندیشید: «من این میله هائی را که جاندار تخمین کرده ام، نمیتوانم درین آب مخلوط چغندر که از ظروف گرفته ام تدریق کنیم. من بایست نوعی از شوربای صافی را برای آنها ایجاد نمایم تا بتوانم حادثاتی را که بوقوع

و متصل تحت مطالعه و تدقیق قرار دهد و یا اینکه فرضیه ای را در بین آورده سپس به تحقیق این تخمین خویش پردازد؟ در حل مسأله ازین دورا هی که بیان گردید اخیر الذکر آن طوری است که تعقیب آن مدت مدیدی را دربرمیگیرد ولی ممکن الاجراً میباشد.

ماهیت شکل دوم افاده مسأله، طوری است که از اول تعیین میکند که باید چه طریقه ای در آن تعقیب شود. در واقع این مسأله اول برای تمام بحرانهای اقتصادی - اگر موجود باشد - تنها يك علت را تجسس میکند. و مسأله دوم میخواهد که صحت و یا خطای این افاده را اثبات نماید که آیا علت تمام بحرانهای اقتصادی - بطور مطلق - محاربه است؟

مرحله سوم تفکر بطریقه تعلیلی اینست که يك فرضیه مؤقت - که برای مسأله ای که حل آن مطلوب است چاره ای را تلقین نماید - بطور واضحی افاده گردد. متعلم منطق میتواند مساعدتی را در استدلال قیاسی دریابد اگر مقدمه کبری در سلسله عملیه استدلال، فرضیه ای باشد که احتمال قبول آن موجود است. مرحله چهارم در طریقه تعلیلی، تحقیق است. و این يك مرحله بسیار مهم طریقه تعلیلی را تشکیل میدهد. درین مرحله لازم می آید که تمام عواملی که باعث تأسیس فرضیه گشته اند با اعتنای تمام از نظر تحقیق گزارش یابند. اگر مسأله دارای ماهیتی باشد که در فوق راجع به تحقیقات «پاستور» بیان شده، می باید که در ساحت لایرا توار به تجاریب دقیق پرداخته شود.

گاهی میشود مسأله طوری باشد که مرا حلی را که تذکر یافته نمیتوان با يك تعقیب معکوس، تحقیق و کنترل کرد. مثلاً بسیاری از تجاریب را که برای توضیح مسائل اجتماعی مساعد باشد نمیتوان به سهولت تکرار کرد. بنابراین يك شکل دیگر تحقیق اینست که برای تعیین صحت فرضیه، آنرا به واقعاتی که قبلاً معلوم بوده و یا به معیارهایی که بالعموم قبول گردیده است مقابله و کنترل نمایند.

کشوده است بطریقه تجریب به تحقیق آن پرداخته و بدین وتیره فرضیه هائی را که مشور نبوده است از نظر انداخته و آنتهائی را که مشعربه اعطای نتیجه بوده است با اعتنای تمام مورد تحقیقات مزید قرار داده و نتیجه مستحصه را به اساس (تعمیم) به شکل عمومی افاده نموده است . و این همان افاده ای است که «پاستور» در پاپان تحقیقات خستگی ناپذیر خویش بشکل مجردی که در فوق تذکر یافت بیان کرده است .

مر احل طریقه تعلیلی :

بر غم اینکه در بسیاری از تفکر تأملی طرز روش ما مرکب از هر دو طریقه تعلیلی و استقرائی است ، در بسا موارد دیگر ، در داخل مکتب و یا خارج آن برای حل مسایل بطریقه تعلیلی ضرورت میافتد که متضمن مر احل چهارگانه ذیل است :

مرحله نخست ، شناختن واضح مسأله است . و این يك خاصه عمومی حل بهتر مسأله میباشد . باید ماهیت مسأله بدرستی فهمیده شود . اگر حدود مسأله بطور واضح تعیین و ادراك نگردد نمیتواند عمایه تفکر را بدرستی قیادت کند . و در همین نقطه است که طریقه تعلیلی و استقرائی خصوصیات مشابهی ابراز مینمایند .

باید ملتفت بود که طرز مختلف افاده يك مسأله ، ممکن است طرز مختلف حل آنرا که موافق تر باشد ایجاد نماید . اگر بجای « آیا تمام بحرانهای اقتصادی اضلاع متحده امریکا دارای علل مشابه بوده است ؟ » چنین بیان شود : « آیا در اضلاع متحده امریکا ، علت اساسی بحرانهای اقتصادی محاربه بوده است » در اینجا مسأله بطرزی افاده گردیده است که « هدف متذکره ، استقامت عملیه تفکر را تعیین میکند . » و این استقامتی است که از سابق فرق دارد . یعنی طرز افاده مسأله خودش ، مرحله دوم تفکر را که بطریقه تعلیلی صورت میگیرد ، تثبیت مینماید .

مرحله دوم عبارة از تحقیق یکدسته فرضیه های مؤقتی است که حل مسأله را ممکن گرداند شکل اول افاده مسأله که در فوق بیان شده این دو امر را با اختیار شخص و امیدارد که آیا او قبل از رسیدن بیک نتیجه باید علت هر بحران را بطور جداگانه

مرحله سوم مستلزم اینست که آن معطیات مهمه ای که فراهم گردیده با اعتنای تمام از نظر دقت گذارش یافته مقایسه و تجرید شود. عملیات ذهنیه ای که در صفحات تدوین معطیات صورت میگیرد زیاده احتمال ندارد که چنین يك انفصال قطعی را ارائه دهد. دانشجو است که از نظر دقت میگذراند، مقایسه میکند و مواد مناسب را از غیر مناسب تجرید مینماید. گرچه مقایسه و تجرید واقعی عوامل مربوطه در مسأله اساسی تا وقتی انجام نمی پذیرد که تمام معطیات تدوین گردد. چیزی که بطور طبیعی توقع میرود اینست که احتمال دارد صفات دوم و سوم قسماً بطور همزمان انکشاف نمایند. و این مرحله سوم است که مستلزم يك تفکر جدی میباشد. تحلیلی دقیق معطیات و لیاقت تمییز آنها تحلیلی مهم است.

مرحله چهارم در طریقه استقرائی عملیه تعمیم است. در حل مسایل، این مرحله چهارم فعالیت ذهنی، تا اندازه ای با مرحله سوم موازی میرود. برای يك ذهن فعال این يك امر مشکلی است که این مراحل را بطور پیشبرد که کاملاً از یکدیگر مجزی باشد. این مراحل نسبت باینکه عناصر مجزای سلوک ذهنی را نمایش دهند، تنها صفات اساسی را به ترتیب برجستگی آنها ارائه میدهد.

عسلیه تعمیم دارای دو صفحه است: یکی اینکه معطیاتی که فراهم گردیده ضوری ترتیب و تنظیم گردد که خطوط اساسی و نقاط قرابت آنها را با یکدیگر تبارز دهد. و دیگری اینکه از تمام معطیاتی که بدین طرز روش تدوین، مقایسه و ترتیب شده است نتایج لازمه را استدلال نماید.

در نتیجه معلوم میشود که آیا علت یگانه ای وجود داشته است که اساس بحرانیهای اقتصادی را که در تاریخ اضلاع متحده امریکا تکرار نموده، تشکیل دهد و یا اینکه چنین علتی موجود نبوده است. و در واقع ذریعه این اصول نسبت باینکه برای سؤالی که پرسیده شده يك جواب فوری داده شود، چیزهای زیاد دیگری آموخته میشود. زیرا در نتیجه تفحصاتی که برای جواب مسأله اساسی بعد از آماج به عللی که غلبی الاکثر تکرار یافته است نیز با واسطه معلومات مترافق فراهم میگردد.

توسط این اصول میتوان درجه صحت تکنیکی را که بکار رفته از روی معیارهایی که برای اصول بالعموم قبول گردیده است معلوم کرد و نیز درجه مشروعیت استدلال ها و نتایجی را که از معطیات مرتبه استخراج گردیده است میتوان تحقیق و اثبات و یارد و ابطال نمود.

مرحله طریقه استقرائی :

در حل مسائلی که متعلق به مساعی مکاتب است ، طریقه ای که بسیار مروج میباشد ، شاید شکل معدل روش استقرائی باشد . بعضی مسایلی وجود دارد که این روش را اقتضا می نماید . معلم باید ملتفت باشد که این دو طریقه هر یکی با مساعده های مخصوص خود همیشه در تعلیم قابل استفاده است . از طرف دیگر معلم باید بداند که بسیاری از مسایلی که به آن مراجعه میشود دارای ماهیت سایکالوجیک است و باید با همان اساس معامله شود . گرچه ممکن است محتوی این دو طریقه متداخل منطقی نیز باشد .

اگر فکر «جان دویی» تعقیب شود درین صورت تداخل بین این دو طریقه بطور خیلی طبیعی آشکار میگردد .

مرحله اول در طریقه استقرائی اینست که ماهیت مسأله بطور واضح فهمیده شود . و چون این مرحله عبارت از همان مرحله نخست طریقه تسلیلی است لاجرم دوینجا به تفصیل زیاد احتیاج ندارد .

مرحله دوم در طریقه استقرائی تفحص معطیات (Data) است . در مسأله ای که قبلاً بطور يك مثال بسیط استقرأ استعمال گردید « آیا تمام بحرانهای اقتصادی اضلاع متحده امریکا دارای يك علت متشابه بوده است ؟ » مرحله دوم مقتضی تدقیق تاریخ اضلاع متحده و تدوین معلومات از تمام منابع اقتصادی که دارای ماهیت تاریخی و یا تفسیری باشند و فراهم آوردن دلایل راجع به هر بحران اقتصادی میباشد . این يك امر صحیح است که در هر یکی از حالاتی که تدقیق گردیده ممکن است تمام مراحل طریقه استقرائی در هر یکی از بحرانهای اقتصادی بکار رود تا برای مسأله اساسی که مورد نظر است معطیات لازمه فراهم گردد . در هر حالت معطیاتی که فراهم گشته محتوی تمام دلایل مربوطه راجع به علت هر دوره بحران اقتصادی خواهد بود .

دنبال جاه گشتیم از طبع ناشکیبا
 در دست ما نیامد چیزی ز مال دنیا
 وقتی که ترک گفتیم یکبارده حرص بیجا
 از بی تعلقی ها افزوده رتبه ما

سر بر فلک کشیدیم هر چند خاک راهیم

موهای حلقه حلقه زنجیر پاست دل را
 هر حلقه اش تو گوئی بسال هماغه است دل را
 سودای آن همیشه کاشت زد است دل را
 در بزم خور و یان فکر جداست دل را

او بسته دو زلف است ما کشته نگاهیم

ما را زمین اگر چه اکنون شده است مسکن
 باشد کرامت ما بر قلم سیان مبرهن
 از فیض روح دیدیم گلزار خانه تن
 همچو نسیم داریم صمد بوستان بدامن

در صبحگاه هستی هر چند نیمه آهیم

کردیم عمر خود صرف در یسار خوشخرامی
 خوش ساعتی که آرند از وی بمایپامی
 بر پای خویش داریم از زلف یار دامی
 در طیف عشق دلها گیرند انتظامی

هر جا که کهر بائیسست مانیز برگ کاهیم

مخمس بیتاب بر غزل صدقی

شعر آید از شاعر توانا و نویسنده مقتدر کشور بنا علی محمد عثمان صدقی وزیر اطلاعات و کلتور که در شماره گذشته «ادب» تحت عنوان «شمع صبحگاهی» نشر گردید، در حلقه‌های ادبی کشور سروصدائی نیک راه انداخت و سخت مورد استقبال واقع شد.

ادب با نشر مخمس ملک الشعراء استاد بیتاب، این غزل بسیار عالی را در معرض اقتراح و شاعرانه میگذارد.

ماه چو ماه کعبان افتاده بین چاهیم
در عین ناتوانی سر کوب مهر و ماهیم
غم نیست گربه ظاهر محروم دستگاییم
هر چند در نگاهش بی حشمت و سپاهیم
اقلیم سوختن را عمریست پادشاهیم

در دام زلف شوخی زنجیر بستگانیم
در دام غم فتاده بیچاره خستگانیم
ای مدعی مپندار کز غصه رستگانیم
در یای هجر را ما کشتی شکستگانیم
طوفان اشک و آهیم مغروق بی پناهیم

هرگز بهیچ وقتی ما را نبوده حزمی
حزمی که بار آرد در کنار، عزم حزمی
بی فرصتی چو با ما پیوسته داشت رزمی
از آتش دل ما گرمی نیافت بزمی

شمعیم و لیک روشن هنگام صبحگاهیم

مست و شاد

عزیزم و انسی ، ملیر مجله ادب ! (۱)

مجله ادب رنگ و تپ نگویانفنا کردین آن شاد گشتم . هر فقیهت ترا تبریک
می گویم .

خواستی اثری از من چون بهاری در آستانان دپ و در گلزار سخن جانان بدر
از لافها تو نشو نشسته بر پهل زلف .

امادر جهان سخنوران بر لبان سوسن اثر من به دیدن عظیم دیده ، اغماض
می فرمایند و می بخندند .

سوز - بزرگ

سر صفا تا به

بند دارم همچو پهل گسسته منم
در گذشت آن روز گلزاران من دیگر تنها منم
بر دایری آمده بر آسمان عشق من
تا که بر دی مست و شادان پر شد به تمام است
رفت آخر پیغم من از گلزارم مست و شاد
در فسانه های دوران در کتاب عشق و شور

ذاتم را آشوری از هر دو سوز من «سهیل»

دو نه انم سوخت نسوس از فغانی داشتم

از کتاب «بیاد تو»

سهیل و این نامه که چندین قبل بجهت یک عتیق میراث ثانوری از کشور جمهورییت مردم چین باز دیده
ممن می آورد ، از بهائی که کشور من است . آصف حسین منیر کبیر افغانستان متعین پیکنگ که یکتا از
نویسنده های آن مقنن کشور است . تا که در بیان نفس شاعر با مجله ادب خواستار شد ایشان که از ادب دوستان
که در صورت عار الییک گفته او معانی ادبی از کشور چین برای خود نگارستان ادب فرستادند و بر امتنان ما افزودند .

غره مشو بهستی دنیا است جای عبرت
 آید عمل بکسارت نی مال و جاه و ثروت
 نفعی رسان بمردم گسردستی اهل همت
 هر حرف از زبانم ر مزیت از حقیقت

در چشم حق پرستان منشور انتباهیم

دائم ز دست ظالم عاجز بود مشوش
 باید سزایبند آنکس که هست سرکش
 زر چون گداز یا باد پاکیزه گردد از غش
 تو دامن است شبنم باد صبا خبرکش

ورنه بیباکی گل چون بلبلان گواهیم

ز اعمال نیک «بیتاب» در گوشه بهشتیم
 زیبا ز دست داده بیهوده محو زشتیم
 بی بهره از همه چیز بنگر چه بدسوستیم
 نی در خور جهنم نی لایق بهشتیم

شرمنده باز «صدقی» از طاعت و گناهیم

مست عشق

نیستم گرمست عشق : این گریه سرشار چیست ؟
طفل شوخ اشك را شوقی سربازار چیست ؟
راز دل را اشك خون آلوده آخر فاش ساخت
تا ترا ای مدعی در پرده پندار چیست ؟
چهره ام شد کهر با یی زان زمر درنگ خط
ورنه ای یا قوت لب این چشم گوهر بار چیست ؟
ای بهشتی روی رحم آرو بین کساندر غمت
دوزخم گر نیست در دل آه آتشبار چیست ؟
گنج ورنج و نوش و نیش و شادی و غم توام اند
ورنه در گلزار هستی پهلوی گل خار چیست ؟
گل پرستان را جفای خار بردن لذت است
یاراگر یار است جور و محنت اغیار چیست ؟
نیت ارسست است سهل و ساده بی اشکال نیست
عزم اگر اسخ بود مشکل چه و دشوار چیست ؟